

شورا

در حکومت و تقنین

قسمت سوم

اسماعیل دارابکلایی

تا بحال مباحثی از جمله معنا و مفهوم شورا، ضرورت شورا و اهمیت آن از دیدگاه آیات و روایات تبیین شد. در این قسمت نقش شورا در تعیین ولی امر مسلمین، نظریات گوناگون در این باره و آیات و روایاتی که مورد استشهاد قرار گرفته نقد و بررسی می شود.

نقش شورا در تعیین ولی امر مسلمین

پس از آنکه محدوده اختیارات شورا در زمینه تقنین و قانونگذاری مشخص شد، نوبت می رسد به بررسی دخالت شورا در امر تعیین حاکمان اسلامی و والیان امر که آیا تعیین حکام در اختیار شورا است و یا اینکه این امر از حوزه اختیارات شورا خارج است؟ برخی از نویسندگان اهل سنت در مقام توضیح و تبیین نظر اسلام درباره حکومت اسلامی به آیات و روایات مربوط به شورا تمسک جسته و بر اساس آن، نظام سیاسی و حکومتی اسلام را مردم سالاری (دموکراتیک) و یا چیزی شبیه به آن پنداشته اند، یکی از دانشمندان اهل سنت در این زمینه می نویسد:

الْحُكْمُ فِي الْإِسْلَامِ لِلْأَمَةِ وَشَكْلُهُ سُورِي وَرَأْسُهُ الْإِمَامُ الْأَعْظَمُ أَوِ الْخَلِيفَةُ مُنْفِيذُ
لِشْرَعِهِ وَالْأَمَةُ هِيَ الَّتِي تَمْلِكُ نَصْبَهُ وَعَزْلَهُ قَالَ اللَّهُ: وَأَقْرَبُهُمْ سُورِي يَتَّبِعُهُمْ.^۱

حکومت در اسلام از آن مردم است و روش آن شورایی است و ریاست آن را امام اعظم و یا خلیفه به عهده می‌گیرد و احکام آن را به اجرا می‌گذارد و مردم هم در عزل و نصب او (خلیفه) مختارند زیرا خداوند فرموده: کارهای مؤمنین به طریق شورا در بین آنها مشخص و به اجرا گذاشته می‌شود.

و به دنبال آن برخی از نویسندگان شیعه به سبب عدم آشنایی و انس کافی با مبانی اسلام و تشیع و به علت غرب زدگی، تحت تأثیر چنین افکاری واقع شده و اظهار نظر کرده‌اند:

«در زمان غیبت امام معصوم (ع) نظام سیاسی اسلام همان نظام مردم سالاری است»^۲

برخی دیگر پا را فراتر نهاده و مدعی شده‌اند که:

اساساً در اسلام اصل این است که حکومت، مردم سالار باشد ولی بعضاً ضرورت‌هایی ایجاب می‌کرد که حکومت‌هایی نظیر حکومت پیامبر و حضرت علی (ع) به این صورت نباشد، هر چند هدف اصلی این بوده است که نظام سیاسی حاکم بر مردم، مردم سالار باشد و خود افراد جامعه، حاکم و دیگر متصدیان امور را تعیین کنند و چون در طول سه چهارم دهه نخست پس از هجرت، مسلمین دوران انتقال از جاهلیت به اسلام را می‌گذراندند و از رشد سیاسی و اجتماعی کافی برخوردار نبودند ضرورتاً و به طور موقت از آن شیوه مطلوب حکومت صرف نظر شد ولی زمینه اجتماعی را برای تحقق کامل نظام مردم سالاری آماده می‌کردند.^۳

ولی ما بر این باوریم که یکی از ضروریات دین اسلام این است که خداوند بزرگ پیامبر اکرم (ص) را به مقام حاکمیت و رهبری سیاسی - اجتماعی منصوب فرموده و هیچ شخصی در اعتبار بخشیدن به حکومت او تأثیر نداشته است و بعید به نظر می‌رسد کسی ادعا کند که اعتبار و مشروعیت حکومت پیامبر اکرم (ص) ناشی از شورا و

.....

۱ - تفسیر المنار، ج ۱۱، ص ۲۶۴.

۲ - به سلسله درس‌هایی از معارف قرآن، استاد محمد تقی مصباح، بخش سیاست و حقوق، رجوع

شود.

۳ - همان.

انتخاب مردم است. بنابراین الهی بودن حکومت پیامبر اکرم (ص) نه مردمی بودن آن، مورد توافق و اجماع مسلمین است و اصلاً نمی‌تواند مورد بحث و نظر قرار گیرد. و اما در مورد جانشینان پیامبر، بین تفکرات سیاسی شیعه با اهل سنت تفاوت چشمگیری وجود دارد. اهل سنت قائلند که شورا فی الجمله در تعیین جانشینان پیامبر می‌تواند دخالت داشته باشد و برای اثبات نظر خودشان علاوه بر تمسک به بعضی از آیات و روایات، به شورایی که خلیفه دوم جهت تعیین خلیفه سوم تشکیل داد اشاره می‌کنند و آن را به عنوان عمل صحابی، حجت می‌دانند ولیکن شیعه معتقد است همان گونه که حکومت خود پیامبر از طرف خدای متعال، مشروعیت و اعتبار پیدا کرده، حکومت ائمه نیز چنین بوده است و مسلمین نه تأثیر و نفوذی در تعیین و برگزیدن ایشان دارند و نه می‌توانند در خصوص ولایت و حکومتشان چون و چرا کنند، بلکه پیامبر به فرمان خداوند متعال ائمه را — با صرف نظر از سایر شئون امامت — به عنوان ولی امر مسلمین و متصدی تدبیر و اداره جامعه تعیین کرده است و در نتیجه، عزل و نصب ائمه و نیز مشروعیت و اعتبار بخشیدن به رهبری و یا نفی آن به دست مردم نیست، چنانکه از آیه و ما کانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ می‌توان این مطلب را استفاده کرد، هر چند اهل سنت نیز قاعده کلی مذکور در صدر این آیه را پذیرفته‌اند و معتقدند هیچ مؤمنی حق ندارد اوامر و نواهی الهی و پیامبر را نقض کرده و بی اعتبار سازد ولی اختلاف آنان با شیعه اختلاف صُغْرُوی است، یعنی آنها معتقدند که خدا و پیامبر کسی را به جانشینی منصوب نکرده‌اند و این کار به عهده امت اسلام واگذار شده است، ولی شیعه معتقد است که همه ائمه معصومین منصوب از طرف خداوند هستند. چه مسلمین با این انتصاب موافق باشند و یا نباشند، بنابراین انتصاب ائمه از طرف خداوند جهت ولایت و رهبری جامعه از ضروریات مذهب شیعه است و مستند به نصوص بسیاری از کتاب و سنت می‌باشد، که در مباحث امامت به تفصیل از آن سخن رفته است.

تا اینجا روشن شد: همان گونه که در زمینه قانونگذاری، از ضروریات دین اسلام این است که واضع قانون، خداوند تبارک و تعالی می‌باشد و احکام ثابت و کلی الهی چه فردی و چه اجتماعی همیشه معتبر و پا برجا هستند:

.....

۱ - سوره احزاب / ۳۶: زمانی که خدا و رسول در کاری حکمی کردند هیچ مرد و زنی در کارهایشان از خود اختیاری ندارند.

حَلَالٌ مُّحَمَّدٍ حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ... ۵

حلال رسول خدا حلال است تا روز قیامت (و حرام او حرام است تا روز قیامت).
در زمینه تعیین حاکم نیز، الهی بودن ولایت و حکومت پیامبر و شورایی نبودن آن
از ضروریات دین اسلام است که شیعه و سنی در آن اتفاق نظر دارند. به نظر و اعتقاد
شیعه، ولایت و حکومت ائمه (ع) نیز از همین قبیل است که در آن بحثی وجود ندارد.
آنچه که محل بحث و نظر است تنها مربوط به اولیای امور مسلمین در زمان
غیبت امام معصوم است که آیا باید توسط شورا و در کل، توسط مردم انجام پذیرد یا خیر؟
و آیا شورا در نصب و عزل حاکم نقش دارد یا خیر؟
اکثریت قریب به اتفاق علمای اهل سنت معتقدند که شورا در امر رهبری و
انتخاب و یا عزل حاکم اسلامی نقش دارد. به طوری که حاکم توسط شورا و اکثریت
آرا انتخاب و یا معزول می‌گردد.

نمونه‌هایی از گفتار آنها را در ذیل می‌آوریم:

در تفسیر المنار چنین آمده است:

الْمَعْرُوفُ أَنَّ الْحُكُومَةَ الْإِسْلَامِيَّةَ مَبْنِيَّةٌ عَلَى أَضْلِ الشُّورَى.

معروف آن است که تعیین حاکم اسلامی مبتنی بر اصل شورا است.

و در جای دیگر می‌خوانیم:

الْحُكْمُ فِي الْإِسْلَامِ لِلْأُمَّةِ وَشَكْلُهُ سُورَى وَرَأْسُهُ الْإِمَامُ الْأَعْظَمُ أَوِ الْخَلِيفَةُ مُنْفِذٌ
لِشَرَعِهِ وَالْأُمَّةُ هِيَ الَّتِي تَمْلِكُ نَضْبَهُ وَعَزْلَهُ قَالَ اللَّهُ وَأَقْرَهُمْ سُورَى بَيْنَهُمْ ۶

و در تفسیر قرطبی می‌خوانیم:

فَإِنَّمَا الصَّحَابَةُ بَعْدَ اسْتِشَارَةِ اللَّهِ تَعَالَى بِهِ عَلَيْنَا فَكَانُوا يَتَشَاوَرُونَ فِي الْأَحْكَامِ
وَيَسْتَبْطِنُونَهَا مِنَ الْكِتَابِ وَالسُّنَنِ وَأَوَّلُ مَا تَشَاوَرُوا فِيهِ الصَّحَابَةُ الْخِلَافَةَ فَإِنَّ النَّبِيَّ (ص) لَمْ يَبْصُرْ
عَلَيْهَا. ۸

.....

۵ - وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۹۲۴.

۶ - المنار، ج ۴، ص ۴۵.

۷ - همان، ج ۱۱، ص ۲۶۴.

۸ - تفسیر قرطبی، ج ۸ (جزء ۱۶)، دار احیاء التراث العربی، ص ۳۷. احکام القرآن، ابن عربی،

ج ۴، ص ۱۶۶۸. تفسیر مراغی، جزء ۲۵، جلد ۹، ص ۵۲. حاشیه الصاوی علی تفسیر الجلالین، ج ۴،

ص ۴۲.

صحابه پس از فوت رسول خدا (ص) در احکام مشورت می‌کردند و آن را از کتاب و سنت استنباط می‌نمودند و اولین مسأله‌ای که صحابه پس از پیغمبر اسلام درباره آن به مشورت نشستند خلافت بود، زیرا رسول خدا درباره آن دستور صریحی نداده بود.

ماوردی در این زمینه می‌گوید:

الإمامة تتعقد من وخمين أحديهما: باختيار أهل العقيد والحدل والثاني يعهد الإمام من قبل فاما انعقادها باختيار أهل العقيد والحدل فقد اختلف الفقهاء في عدد من تتعقد به الإمامة منهم على مذاهب شتى فقالت طائفة لا تتعقد إلا بجمهور أهل العقيد والحدل من كل بلد ليكون الرضا به عاقماً والتسليم لإمامته إجماعاً... وقالت طائفة أخرى أقل من تتعقد به منهم الإمامة، خمسة... وقال آخرون من علماء الكوفة تتعقد بثلاثة وقالت طائفة أخرى تتعقد بواحد لأن العباس قال لعلي أئدك يدك أبايئك... ولأنه حكم وحكم واحد نافذ.^٩

امامت شخص از دو راه ثابت می‌شود:

١ - انتخاب اهل حل و عقد (خبرگان و اهل نظر در مسائل)؛

٢ - تعیین امام پیشین.

و فقها در تعداد اهل حل و عقد که امام را انتخاب می‌کنند اختلاف کرده‌اند، عده‌ای گفته‌اند امامت برای کسی ثابت نمی‌شود مگر با رأی اکثریت اهل حل و عقد از هر شهر و دیاری تا بدین وسیله رضایت مردم به امامت آن شخص، عمومی و تسلیم به فرمان او همگانی باشد و گروهی دیگر گفته‌اند کمترین عده‌ای که با رأی آنها امامت فردی ثابت می‌شود پنج نفر است، و گروه دیگر از علمای کوفه گفته‌اند با رأی سه نفر ثابت می‌شود، و عده‌ای هم گفته‌اند حتی با رأی یک نفر نیز ثابت می‌شود، زیرا عباس عمومی پیامبر به امیرالمؤمنین علی (ع) گفت دست را بده تا با تو بیعت کنم و نیز برای اینکه رأی یک نفر از اهل نظر حکم است و حکم یک نفر نافذ است.

قاضی عضدی در کتاب خود می‌نویسد:

المقصد الثالث فيما ثبت به الإمامة إنها تثبت بالنص من الرسول ومن الإمام السابق بالإجماع وتثبت ببيعة أهل العقيد والحدل^{١٠}

امامت یا به موجب نصی از رسول خدا و یا به وسیله تعیین امام قبلی ثابت می‌شود و در صحت این دو روش علما اتفاق نظر دارند. و راه سوم آن است که اهل حل و عقد با کسی بیعت کنند.

.....

٩ - احکام السلطانية ماوردی، ص ٦ - ٧ و ابی یعلی، ص ٢٣.

١٠ - شرح المواقب، ج ٣، ص ٣٦٥.

ابوالاعلی مودودی می‌نویسد: کلیه امور این حکومت از تأسیس و تشکیل گرفته تا انتخاب رئیس کشور و اولی الامر تا امور تشریحی و انتظامی بر اساس مشورت، در میان اهل ایمان به اجرا گذاشته می‌شود. بدون ملاحظه اینکه این مشاورت مستقیم باشد یا به وسیله نمایندگان منتخب. **وَأَفْرَهُمْ سُورَىٰ بَيْنَهُمْ.**^{۱۱}

و در جای دیگر می‌گوید: نظر ابوحنیفه در مورد خلافت این بود که: خلافت واقعی آن است که از طریق اجماع و مشورت اهل رای تشکیل یابد.^{۱۲}

از مجموع عبارات و نصوص فوق به دست می‌آید که مردم در انتخاب رهبری نقش دارند و این یکی از راه‌هایی است که در تعیین و انتخاب حاکم اسلامی معرفی شده است. پس نقش شورا در نصب حاکم از اموری است که مورد توافق علماء اهل سنت می‌باشد. البته در اینکه تعیین رهبری توسط شورا برای مردم الزام‌آور است یا خیر، اختلاف نظر دیده می‌شود. هر چند اکثراً معتقدند که مردم باید تسلیم نظر شورا باشند و رأی شورا الزام‌آور است، ولی نظر مقابل این است که شورا تنها در معرفی کسانی که اهلیت و صلاحیت رهبری دارند می‌تواند نقش داشته باشد نه بیش از آن و در نتیجه انتخاب و تصمیم‌نهایی با خود مردم خواهد بود.^{۱۳} این نظر با طرز انتخاب کسانی که از راه شورا به خلافت رسیدند سازگار نیست.

اکنون لازم است به مهمترین دلایلی که طرفداران مشروعیت امامت و رهبری به وسیله شورا اقامه کرده‌اند اشاره کرده و به بررسی هر یک از آنها پردازیم. به‌طور کلی دلایل آنها در سه بخش خلاصه می‌شود: آیات، روایات، عمل اصحاب.

۱- آیات: در این مورد به چند آیه استدلال شده است؛ به‌طوری که خواسته‌اند از این آیات برای صلاحیت شورا در انتخاب حاکم اسلامی و نیز در رابطه با اینکه تصمیم شورا نافذ و الزام‌آور است استفاده کنند. چرا که شورا هر کس را به عنوان حاکم برای مردم معرفی کند او حق حاکمیت خواهد داشت.

نخستین آیه‌ای که در این مورد بدان استدلال کرده‌اند این آیه است:

وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِنَّ عَزْمَ فَتْرِكُنْ عَلَىٰ اللَّهِ؟

۱۱- ابوالاعلی مودودی، خلافت و ملوکیت، مترجم: خلیل احمد، ص ۲۹.

۱۲- همان، ص ۳۰۴.

۱۳- محمد کامل یاقوت، شخصیة الدولة، ص ۴۶۳.

۱۴- سوره آل عمران / ۱۳۹.

خداوند در این آیه به پیامبر دستور داده تا در امور مهم کشوری با مردم مشورت کند که یکی از آنها مسئله خلافت و رهبری است.

نقد و بررسی

اولاً: خطاب در این آیه متوجه شخص پیامبر است زیرا او یک حاکم اسلامی است و این خود شاهد آن است که خداوند به پیامبری که تشکیل حکومت داده دستور می‌دهد در اداره جامعه و حکومت با مردم مشورت کند و از افکار دیگران جويا گردد و دیگران را در کیفیت اداره کشور سهیم گرداند. بنابراین ممکن نیست آیه به مسأله انتخاب حاکم و ولی امر مربوط باشد. به عبارت دیگر این آیه یک دستورالعمل کلی برای کسانی است که حکومت و رهبری جامعه را به عهده گرفته‌اند تا در نحوه اداره کشور و امور جاری مملکتی با صاحب نظران مشورت کنند؛ زیرا حاکم اسلامی نباید در اداره جامعه استبداد رأی داشته باشد، بلکه باید با کارگزاران و دست‌اندرکاران حکومتی و متخصصین به شور نشیند و از آنها کمک بگیرد. اما در رابطه با کیفیت انتخاب حاکم و خصوصیات و شرایط و اوصاف آن کاربردی ندارد و اگر شک در شمول و تعمیم آن داشته باشیم باید به قدر متیقن آن که همان کیفیت اداره جامعه است اکتفا کنیم.

ثانیاً: از ظاهر آیه استفاده می‌شود که حکم شورا بر حاکم، الزام آور نیست بلکه او موظف است از افکار دیگران جويا گردیده و در جمع بندی نهایی، خود شخصاً تصمیم بگیرد. بنابراین آیه در مقام بیان برخی از حقوق و وظایف متقابل حاکم و مردم است و ارتباطی با نقش شورا در تعیین رهبری ندارد؛ زیرا بحث ما در این است که آیا در جامعه‌ای که هنوز حاکم و زمامداری ندارد، از طریق شورا می‌توان ولی امر برای آن انتخاب کرد یا نه؟

ثالثاً: اگر آیه *وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ* اطلاق داشته و شامل تعیین خلیفه و رهبر نیز بشود، پیامبر می‌بایست در مورد خلیفه و رهبر آینده جامعه با دیگران مشورت کند؛ زیرا رهبریت جامعه از مهمترین امور جامعه است و جمله *وَشَاوِرْهُمْ* نیز دلالت بر وجوب مشورت دارد. با توجه به این امور، چرا پیامبر اکرم (ص) در این رابطه با کسی مشورت نکرد؟ درست است که اهل سنت — بر خلاف شیعه — عقیده دارند که پیامبر اکرم فردی را برای خلافت و جانشینی خود تعیین نکرد، ولی شیعه و سنی متفقاً در این امر توافق دارند که پیامبر در امر رهبری آینده با کسی و یا کسانی مشورت نفرمود، و این خود نشان می‌دهد که امر خلافت و رهبری از اموری نیست که با شور و مشاوره حل گردد. اگر چنین بود،

با توجه به جمله **وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ** قطعاً پیامبر آن را به شور می‌گذاشت. دومین آیه‌ای که در مورد نقش شورا در انتخاب حکومت و رهبری جامعه استدلال شده این آیه است:

وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ ۱۵

تقریب استدلال: کلمه «امر» به ضمیر «هُم» اضافه شده و از این اضافه، استفاده عموم و شمول می‌شود. یعنی در هر امری — از جمله در مسئله خلافت و رهبری — مسلمین باید با یکدیگر مشورت کنند. چنانکه یکی از مفسرین در این زمینه می‌نویسد:

الْحُكْمُ فِي الْإِسْلَامِ لِلْأَمَّةِ وَشَكْلُهُ شُورَىٰ وَرَأْسُهُ الْإِمَامُ الْأَعْظَمُ أَوِ الْخَلِيفَةُ مُنْفِذُ لِسْرَعِهِ وَالْأَمَّةُ هِيَ الَّتِي تَمْلِكُ نَصْبَهُ وَعَزْلَهُ قَالَ اللَّهُ وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ ۱۶

نقد و بررسی

اولاً: درست است که این آیه به مؤمنین چنین حقی می‌دهد که امورشان را با مشورت به سامان برسانند و کارهایشان را با مشاوره انجام دهند ولی موارد و حدود مشورت را تعیین نکرده است و به عبارت دیگر این آیه همچون آیه **وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ** متکفل بیان مصادیق و تعیین موارد شمول مشورت نیست. فی‌المثل از جمله **الْحُكْمُ لِلْأُمَّةِ** استفاده می‌شود: آن کسی که بدون شک و تردید عالم است باید مورد اکرام قرار گیرد. حال اگر در مورد شخصی شک داشتیم که آیا او عالم است یا خیر؟ نمی‌توان با جمله **الْحُكْمُ لِلْأُمَّةِ** عالم بودن او را اثبات کرد. در اینجا هم می‌گوییم مفاد آیه فوق این است: آن اموری که مربوط به مؤمنین بوده و عنوان **أْمُرْهُمْ** بر آن صدق می‌کند باید با مشورت انجام شود ولی سخن در این است که آیا تعیین امامت جامعه همچون نبوت و وضع قانون، از اموری است که مردم در آن نقش دارند و می‌توانند با مشورت حل و فصل کنند و یا اینکه این امور به مردم واگذار نشده است؟ در صورت شک نمی‌توان به عموم آیه تمسک کرد؛ زیرا فقها معتقدند که تمسک به عام در شبهات مصداقیه عام، صحیح نیست، بلکه باید به عموماًت بالا تر مراجعه کرد و آن آیات و روایاتی است که دلالت بر نفی دخالت مردم در تعیین پیامبری، خلیفه و قانونگذاری دارد.

.....

۱۵ — سوره شوری / ۳۸

۱۶ — تفسیر المنار، ج ۱۱، ص ۲۶۴.

بنابراین آیه بر ترغیب و تحریم بر شور و مشورت درباره اموری که در حوزه اختیار مردم است دلالت می‌کند، اما آیا تعیین امام و خلیفه و حاکم از شئون مردم است یا خیر؟ از این آیه نمی‌توان جهت تعیین مصداق آن استفاده کرد چرا که آیه در مقام بیان تعیین مصدیق نیست.

ثانیاً: اگر امر خلافت و رهبری از اموری است که مردم می‌توانند در انتخاب آن نقش داشته باشند، چرا پیامبر آن را با مشورت حل نکرد؟ مگر اصحاب نوعاً در هر امری که می‌خواستند با پیامبر مشورت کنند و نظرشان را بیان نمایند ابتدا نمی‌پرسیدند که آیا خداوند فرمان خاصی در این باره صادر کرده است یا نه؟ و در صورتی که حکمی از جانب خداوند آمده بود، برای خودشان حق اظهار نظر قائل نبودند و نیز پیامبر هرگاه می‌خواست در سفرها و یا جنگها از مدینه خارج شود، فردی را به عنوان جانشین خود انتخاب می‌کرد بدون آنکه با مردم در این باره مشورتی انجام داده باشد. و این امر نشان می‌دهد که انتخاب جانشینی موقت، امری است که به عهده خود پیامبر بوده و مربوط به مردم نمی‌باشد با وجود این چرا پیامبر برای رفع اختلاف و فتنه و سردرگمی در میان مردم مسئله رهبری آینده را حل نکرد؟ و بنا به گفته برادران اهل سنت لازم بود با مردم مشورت و با کمک آنان فردی را انتخاب می‌کرد و یا معیارهای کلی جهت انتخاب رهبری آینده ارائه می‌داد تا مردم دچار اختلاف و سردرگمی‌ها نشوند. همان اختلافهایی که بسیاری از علماء اهل سنت از آن سخن به میان آورده و گفته‌اند:

وَأَوْلَ مَا تَشَاوَرَفِيهِ الصَّحَابَةُ الْخِلَافَةَ لِأَنَّ النَّبِيَّ (ص) لَمْ يَنْصُصْ عَلَيْهَا فَوَقَعَ بَيْنَهُمْ

إخْتِلَافٌ.^{۱۷}

اولین مسأله‌ای که صحابه پس از رسول خدا در رابطه با آن شورا تشکیل دادند خلافت بود زیرا از رسول خدا در این مورد نصی وجود نداشت. بدین جهت آنها در تعیین خلیفه اختلاف پیدا کرده و به شور نشستند.

و نیز خلیفه دوم در مورد انتخاب ابی بکر چنین گفته است:

إِنَّ بَيْعَةَ أَبِي بَكْرٍ كَانَتْ قَلْتَةً وَقَى اللَّهُ الْمُسْلِمِينَ شَرَّهَا!^{۱۸}

بیعت با ابوبکر یک امر ناگهانی و بدون تهیه مقدمات و زمینه قبلی بود، که خدا مسلمانها را از شر آن حفظ کرد.

۱۷ — حاشیه الصاوی علی تفسیر الجلالین، ج ۴، ص ۴۲.

۱۸ — المنار، ج ۲، ص ۴۹۳، به نقل از صحیح بخاری.

بنابراین: از اینکه پیامبر این مسئله مهم را با مردم در میان نگذاشت خود بهترین شاهد و برهان بر مَدَعای ماست که پیامبر و مسلمین بخوبی می‌دانستند که مردم در تعیین رهبری آینده جامعه حق اظهار نظر ندارند و آن یک امر الهی است، بدین جهت در مواردی که کسانی از حضرت می‌خواستند تا خلافت و رهبری آینده را به عهده آنها بگذارد پیامبر اکرم در پاسخ می‌فرمود خلافت امری الهی است و اختیار آن به دست خداوند بزرگ است که به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌کنیم:

□ ۱ — لَمَّا كَانَ النَّبِيُّ (ص) يَغْرِضُ نَفْسَهُ عَلَى الْقَبَائِلِ جَاءَ إِلَى بَنِي كِلَابٍ فَقَالُوا يُبَايِعُكَ عَلِيٌّ أَنْ يَكُونَ لَنَا أَلَمْرُ بَعْدَكَ فَقَالَ (ص): أَلَأَمْرٌ لِلَّهِ فَإِنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَوْفَى غَيْرِكُمْ فَمَضَوْا فَلَمْ يُبَايِعُوهُ وَقَالُوا لَا ضَرْبَ بَأْسِافِنَا ثُمَّ نَحَّجَّمْ عَلَيْنَا غَيْرَنَا!^{۱۹}

موقعی که رسول خدا (ص) رسالت و نبوت خویش را به قبائل عرضه می‌داشت، وقتی به قبیله بنی کلاب رفت؛ آنها به پیامبر گفتند: به شرطی با تو بیعت کرده و از تو حمایت می‌کنیم که حکومت پس از تو از آن ما باشد پیامبر فرمود: تصمیم درباره حکومت مخصوص خدا است اگر خواست به شما می‌دهد و اگر نخواست به دیگری، پس از حمایت آن حضرت خودداری کرده و گفتند: ما با شمشیرهای خود، در راه تو بجنگیم و تو دیگری را برای ما حاکم گردانی!^{۱۹}

□ ۲ — قَالَ عَامِرُ بْنُ الظُّفَيْلِ لِلنَّبِيِّ (ص) يَا مُحَمَّدُ (ص) مَا لِي إِنْ أَسَلَمْتُ فَقَالَ (ص): لَكَ مَا لِلإِسْلَامِ وَعَلَيْكَ مَا عَلَى الإِسْلَامِ فَقَالَ أَلَا تَجْعَلُنِي أَلْوَالِيَّ مِنْ بَعْدِكَ قَالَ (ص) لَيْسَ لَكَ ذَلِكَ وَلَا لِقَوْمِكَ.^{۲۰}

عامر بن طفیل خدمت پیامبر اکرم (ص) آمد و گفت: اگر من مسلمان شوم، چه امتیازی برای من قائل می‌شوی؟ حضرت فرمود: هر چه که دین اسلام از حقوق و امتیازها و تکالیف و وظایف بر عهده شما گذارده همان را خواهی داشت.

□ ۳ — وَقَالَ أَبُو الْوَلَدِ الْحَسَنُ الرِّضَا لِابْنِ رَامِيْنِ الْفَقِيْهِ: لَمَّا خَرَجَ النَّبِيُّ (ص) مِنَ الْمَدِيْنَةِ مَا اسْتَخْلَفَ عَلَيْهَا أَحَدًا؟ قَالَ: بَلَى اسْتَخْلَفَ عَلِيًّا (ع) فَانْ كَيْفَ لَمْ يَقُلْ لِأَهْلِ الْمَدِيْنَةِ اخْتَارُوا فَإِنَّكُمْ لَا تَجْتَمِعُونَ عَلَى الضَّلَالِ فَإِنْ خَافَ عَلَيْهِمُ الْخِلَافَ وَالْفِتْنَةَ فَإِنْ قَلَوْ قَع بَيْتَهُمْ فَسَادَ لِأَضْلَحِهِ عِنْدَ عَوْدَتِهِ فَإِنْ هَذَا أَوْتُقُ قَالَ أَفَاسْتَخْلَفَ أَحَدًا بَعْدَ مَوْتِهِ فَإِنْ لَأَقَالَ فَمَوْتُهُ أَعْظَمُ مِنْ سَفَرِهِ فَكَيْفَ آمَنَ عَلَى أَلَمَةِ بَعْدَ مَوْتِهِ مَا خَافَهُ مِنْ سَفَرِهِ وَهُوَ حَيٌّ عَلَيْهِمْ فَحَقَّقْتَهُ^{۲۱}

۱۹ — تاریخ طبری، به نقل مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب (م ۵۸۸ ق) ج ۱، ص ۲۵۷.

۲۰ — ماوردی در اعلام النبوة، به نقل مناقب ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۲۳۱.

۲۱ — مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۲۵۷.

امام رضا (علیه السلام) به ابن رامین فقیه گفت: آیا موقعی که رسول خدا مدینه را ترک کرد کسی را به جای خود تعیین نفرمود؟ گفت: آری علی را به جای خود تعیین کرد. فرمود: پس چرا به اهل مدینه نگفت برای خود حاکمی تعیین کنید که شما خطا نکرده و به ضلالت و گمراهی نمی افتید؟ گفت: ترسید که اختلاف کرده و فتنه به راه اندازند. فرمود: در آن صورت پس از بازگشت، فتنه و اختلاف آنان را اصلاح می فرمود. ابن رامین گفت این - تعیین حاکم - بهتر بود. امام پرسید: آیا برای پس از فوتش کسی را به عنوان خلیفه تعیین فرمود؟ گفت: نه. امام فرمود: موت رسول خدا مهمتر از سفر او بود پس چگونه بود که برای چند روز مسافرت از ترس اختلاف و فتنه اصحاب، کسی را به جای خود منصوب می فرمود ولی برای پس از فوتش که برای همیشه از میان امت می رفت از اختلاف و فتنه آنها اندیشه ای به خود راه نداده و کسی را تعیین نفرمود؟ در اینجا ابن رامین ساکت شد.

از مجموع مطالب فوق به دست می آید که پیامبر اکرم (ص) مسئله خلافت و جانشینی را از راه شور و مشورت حل نکرد. خداوند به پیامبر اکرم دستور داده که در کارها با مردم مشورت کند: **وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ** ولی در عین حال مسئله رهبری را به شور نگذاشته است. این نشان می دهد که امر خلافت و رهبری از اموری نیست که مشورت بردار باشد. سؤمین آیه ای که جهت نقش شورا در امر رهبری مورد استشهاد قرار گرفته عبارت است از: **وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ**^{۲۲} باید از میان شما گروهی باشند که به خیر دعوت نمایند و امر به معروف و نهی از منکر کنند، اینان رستگارانند.

تا جایی که دلالت آن را از دو آیه گذشته نیز اقوی دانسته اند. در این زمینه خوب است به این عبارت توجه شود:

معروف است که حکومت اسلامی مبتنی بر اصل شورا است و این صحیح است و آیه **وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ** بهترین دلیل آن است. دلالت این آیه از آیه **أَفْرَأَيْتُمْ شُورَى بَيْتِهِمْ** قویتر است چون آیه **أَفْرَأَيْتُمْ شُورَى بَيْتِهِمْ** از طایفه ای خاص توصیف می کند و حداکثر دلالت دارد بر اینکه شورا به خودی خود امری پسندیده بوده و نزد خدا امری شایسته است. همچنین دلالتش از آیه **وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ** نیز قویتر است چون امر رئیس به مشاوره اقتضا می کند که مشاوره بر آن رئیس واجب باشد اما هنگامی که خود آن رئیس مشاوره را ترک کند چه کسی ضمانت امتثال امر را بکند؟... اما در آیه **وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ**... فرض شده که در میان مردم عده ای متحد و قوی وجود دارد که عهده دار دعوت به خیر و امر به معروف و نهی از منکرند...

.....

۲۲ - سوره آل عمران / ۱۰۴.

۲۳ - تفسیر المنار، ج ۴، ص ۴۵.

و ترویج مذهب حق اینها متصل شدند به یک سلاطینی و این سلاطین را وادار کردند خواهی نخواهی برای ترویج مذهب تشیع.

اینها آخوند درباری نبودند، این اشتباهی است که بعضی از نویسندگان امروزی می‌کنند. سلاطین، اطرافیان این آقایان بودند، اینها اغراض سیاسی داشتند، اغراض دینی داشتند. نباید یک کسی تا به گوشش خورد که مثلاً مجلسی (رضوان الله علیه)، محقق ثانی (رضوان الله علیه) نمی‌دانم شیخ بهایی (رضوان الله علیه) با اینها روابط داشتند و می‌رفتند سراغ اینها، خیال کنند که اینها مانده بودند برای جاه و عزت و احتیاج داشتند به اینکه سلطان حسین و شاه عباس به اینها عنایتی بکنند، این حرفها نبود در کار، اینها گذشت کردند، یک مجاهده نفسانی کردند، برای اینکه این مذهب را، به وسیله آنها، در محیطی که اجازه می‌گرفتند که شش ماه دیگر اجازه بدهید ما حضرت امیر(ع) را سب بکنیم، ترویج کنند»^{۲۲}.

منابع و مآخذ

- ۱- الفیض القدسی، محدث نوری.
 - ۲- کارنامه علامه مجلسی، علی عطائی، اسلامی، مشهد، ۱۳۵۴ش.
 - ۳- زندگینامه علامه مجلسی، ج ۱، سید مصلح الدین مهدوی.
 - ۴- روضات الجنات، سید محمد باقر اصفهانی، چاپ اول: ۱۳۰۶ق و چاپ دوم: ۱۳۶۷ق.
 - ۵- فوائد الرضویه، محدث قمی، مرکزی، تهران.
 - ۶- ریحانۃ الادب، محمد علی مدرس خیابانی، چاپ اول، ج ۶، کتابفروشی علمی.
 - ۷- مقدمه بحارالانوار، عبدالرحیم ربانی شیرازی (م ۱۴۰۲ق) چاپ جدید ۱۱۰ جلدی.
 - ۸- دفاع از اسلام و روحانیت، ج ۲، محمد علی انصاری قمی، چاپ قم، ۱۳۵۵ش.
 - ۹- قصص العلماء، میرزا محمد تنکابنی، اسلامیه.
 - ۱۰- الذریعه، شیخ آقا بزرگ تهرانی، چاپ سوم، دارالاضواء، بیروت.
-
- ۴۲- از سخنان امام خمینی (ره) در ۱۷ ذی‌عده ۱۳۹۷ق در نجف.